

نگاهی به مسئله‌ی با هم آیی واژگان

آزیتا افراشی

مختصر حاضر به منظور معرفی مفهوم با هم آیی واژگانی تدوین شده است. بر این اساس ابتدا به پیشینه‌ی مطالعات انجام شده در این باره پرداخته می‌شود، خاستگاه مفهومی و برخی مسایل حاشیه‌ای مرتبط با آن در قالب نمونه‌هایی معرفی می‌گردد. سپس طبقه‌بندی‌ای از این مفهوم به همراه نتایج حاصل از این بررسی به دست داده می‌شود.

۱- پیشینه‌ی مطالعات

مطالعه‌ی روابط واژگانی در حوزه‌ی معنی‌شناسی، غالباً به لحاظ روابط جانشینی^۱ صورت گرفته است. ولی در رویکردی متفاوت، در اواخر قرن بیستم، جمعی از زبان‌شناسان انگلیسی بر جنبه‌های همنشینی^۲ واژگان^۳ تأکید ورزیده‌اند. بن‌مایه‌ی چنین

1- Paradigmatic relations

2- Syntagmatic

3- Lexis

دگرگونی‌ای در مطالعات واژگانی را می‌توان در آثار فرث^۱ در قالب مفهوم با هم آبی^۲ یافت (← ک ۶، ص ۳۰۱).

در مقابل واژگان نظری^۳ بافت زدوده^۴، که اساس تجزیه^۵، تحلیل مؤلفه‌ای^۶ و روابط معنایی^۷ است، فرث به نوعی انتزاع در سطح همنشینی توجه دارد، ولی مستقیماً با رویکردی مفهومی یا تصویری به معانی واژگان نمی‌پردازد. فرث به توزیع واژه‌ها در متن و احتمال وقوع قابل پیش‌بینی برخی از آن‌ها به همراه یکدیگر توجه دارد. (← ک ۶، ص ۳۰۱).

مهمترین انگیزه‌ی وی برای پرداختن به مفهوم با هم آبی، سبک‌شناسی ادبی^۸ است، که غالباً در آن تشخیص برخی با هم آبی‌ها به مثابه‌ی نابهنجاری^۹ برای توصیف تأثیر ادبی^۹ ضروری به نظر می‌رسد. وی طبقه‌بندی‌ای نظام‌مند از انواع با هم آبی‌های فعل "get" را به دست می‌دهد و آن را در حکم مبنایی برای یک توصیف پیچیده‌تر در ارائه‌ی صورت‌های "get" در واژگان می‌داند. این امر بارویکردکتر^{۱۰} و فودور^{۱۱} درباره‌ی صورت و مدخل واژه در واژگان قابل مقایسه است (← ک ۶، ص ۳۰۱).

مکینتاش^{۱۲} مطالعات فرث درباره‌ی با هم آبی را ادامه داد و از اصطلاح دامنه^{۱۳} برای توصیف ظرفیت هم‌سازی^{۱۴} میان واژه‌ها استفاده کرد.

دامنه‌ی هر واژه، فهرستی از امکانات با هم آبی آن است (← ک ۶، ص ۳۰۱) برای نمونه، واژه‌ی "سبزه" را در نظر می‌گیریم. این واژه با ظرفیت هم‌سازی محدود، صرفاً برای توصیف رنگ پوست به کار می‌رود. در نمونه‌ی (۱)،

(۱) * موهای سبزه‌اش جلب توجه می‌کند.

ظرفیت هم‌سازی واژه‌های "مو" و "سبزه" مخدوش شده است.

1- J. R. Firth

2- Collocation

3- Theoretical dictionary

4- decontextualized

5- decomposition

6- Componential analysis

7- Semantic relation

8- Literary stylistics

9- Literary effect

10- J.J. Katz

11- J.D.Fodor

12- A. McIntosh

13- range

14- Tolerance of compatibility

علی رغم میل سخنگویان زبان در تولید با هم آیی‌های جدید و نامأنوس، جمله‌ی (۱) رانمی توان بافت سازی^۱ کرد (← ک ۶، ص ۳۰۱). معهذاً، دامنه کاملاً تثبیت نمی‌گردد و بخشی از پردازش خلاق در تغییر زبان، به توسیع دامنه^۲ مرتبط است. در این صورت، دامنه برای در بر گرفتن مفاهیم جدید گسترش می‌یابد (← ک ۶، ص ۳۰۲) برای نمونه، دامنه‌ی واژه‌ی "افزار" با ظرفیت هم سازی محدود و با هم آیی قابل پیش‌بینی در کنار واژه‌ی "جنگ"، به صورت "جنگ‌افزار"، گسترش پیدا می‌کند و در چهارچوب اصطلاحات مربوط به کامپیوتر، واژه‌های "سخت‌افزار" و "نرم‌افزار" را نیز به دست می‌دهد.

آرای فرث درباره‌ی مفهوم با هم آیی، پس از وی از سوی میچل^۳، هلیدی^۴، مکینتاش، سینکلر^۵ و گرین باوم^۶ به کار رفت (← ک ۶، ص ۳۰۲).

هلیدی نیز به مفهوم با هم آیی می‌پردازد و به این نکته توجه دارد که با هم آیی چگونه اعضای مجموعه‌های واژگانی را تعیین می‌کند. مقاله‌ی هلیدی با عنوان "واژگان به مثابه‌ی سطحی زبانی"^۷، به منظور طرح یک نظریه‌ی واژگانی تکمیلی برای نظریه‌ی دستوری تدوین شده است. فرث، قبلاً تا حدی میان مسایل واژگانی، معنی‌شناسی و دستور تمایز قابل شده بود. هلیدی در صدد بر آمد تا بر این تمایز هر چه بیشتر صحه گذارد (← ک ۶، ص ۳۰۲).

هلیدی از تفاوت با هم آیی واژه‌های "strong" و "powerful" برای بیان واژگانی بودن با هم آیی استفاده می‌کند. به این ترتیب که نمونه‌ی (۲)، قابل قبول و نمونه‌ی (۳) غیر قابل قبول خواهد بود.

(2) * strong tea

(3) strong car

از سوی دیگر همنشینی واژه‌ی "argument" در نمونه‌های (۴) و (۵) ممکن است.

1- Contextualize

3- T. F. Mitchell

5- J. M. H. Sinclair

7- Lexis as a Linguistic level

2- Range extenstion

4- M. A. K. Halliday

6- S. Greenbaum

(4) strong argument

(5) powerful argument

همچنین این رابطه‌ی با هم آبی طی مجموعه‌ای از تغییرات دستوری ثابت باقی می‌ماند.

(6) He argued strongly against....

(7) The strength of his argument

(8) This car has more power

به عبارت دیگر از نمونه‌های (۶) تا (۸) چنین بر می‌آید که با تغییر در اجزای کلام^۱ همواره رابطه‌ی با هم آبی حفظ می‌شود (← ک ۶، ص ۳۰۲).

به اعتقاد لاینز^۲، چنین به نظر می‌رسد که در رابطه‌ی هم‌نشینی میان واژه‌ها، این واحدهای زبانی به لحاظ میزان آزادی در باهم آبی تفاوت دارند. برای نمونه، در زبان انگلیسی صفاتی مانند "good" و "bad" تقریباً در باهم آبی با هر اسمی ظاهر می‌شوند. ولی صفت "rancid" به معنی "فاسد" تنها در ارتباط با گوشت و کره و "addled" به همین معنی فقط در مورد تخم مرغ و مغز به کار می‌رود (← ک ۴، ص ۲۶۲).
پالمر^۳ این مسئله را مربوط به عناصر همنشین^۴ و مستقل از معنی می‌داند (← ک ۸، ص ۱۱۰).

به لحاظ امکانات باهم آبی واژگان در بافت، برخی واژه‌ها "هم آینده"های ضعیف و برخی دیگر "هم آینده"های قوی خواهند بود (← ک ۶، ص ۳۰۲). برای نمونه، در زبان انگلیسی و در زبان فارسی واژه‌ی "بلوند" هم آینده‌ای قوی است که واژه‌ی همنشیش را به آسانی پیش‌بینی می‌کند و تنها برای توصیف رنگ "مو" به کار می‌رود.
به اعتقاد پُریزگ^۵، توصیف معنی واژه‌هایی که در محدودیت همنشینی قرار دارند، بدون در نظر گرفتن مجموعه‌ی واژه‌هایی که به لحاظ همنشینی با آن‌ها مرتبطند، ممکن نیست. این مجموعه‌ی واژه‌ها یا صریحاً در بافت ظاهر می‌شوند یا به طور ضمنی به وسیله‌ی یک رابطه‌ی معنایی در نظام زبان تحقق می‌یابند (← ک ۳، ص ۲۶۲).

1- Parts of speech

2- J. Lyons

3- R. F. Palmer

4- Syntagm

5- Collocator

6- Porzig

برای نمونه، معنی "پارس کردن" یا در با هم آبی با واژه‌ی "سگ" قرار می‌گیرد، یا می‌تواند متضمن وقوع آن باشد.

لاینز، دامنه‌ی با هم آبی^۱ یک لفظ را، مجموعه‌ی بافت‌هایی می‌داند که لفظ در آن‌ها ظاهر می‌شود. اگر دامنه‌ی با هم آبی تنها به وسیله‌ی معنی آن تعیین شود. هم معناها الزاماً دامنه‌ی با هم آبی مشابهی خواهند داشت (← ک ۵، ص ۶۲). در صورتی که یکی از دلایل رد امکان هم‌معنایی مطلق^۳ عدم امکان ظهور همیشگی هم معناها در بافت‌های یکسان است (← ک ۷).

برای نمونه، دو واژه‌ی "بزرگ" و "گنده" را در زبان فارسی در نظر می‌گیریم، با توجه به هم‌معنایی نسبی این دو واژه، در واژه‌ی "دل‌گنده" رابطه‌ی با هم آبی میان "دل" و "گنده" برقرار است ولی چنین رابطه‌ای میان "دل" و "بزرگ" برقرار نخواهد بود.

به اعتقاد کریستال^۴ رابطه‌ی با هم آبی عبارت است از ظهور متداول واحدهای واژگانی^۵ به طور هم زمان. وی به عنوان نمونه، از وقوع قابل پیش‌بینی دو واژه‌ی "auspicious" و "event" یاد می‌کند (← ک ۱، ص ۷). نمونه‌های "فروند" برای هوایما، "اراده" برای توپ، و "نخ" برای سیگار در فارسی نیز از این دسته‌اند.

تمایز میان با هم آبی و تداعی معنایی^۶ همواره مدنظر است. شیوه‌ی هم‌نشینی واژه‌ها می‌تواند با تداعی مفاهیم و اندیشه‌ها ارتباطی نداشته باشد. (← ک ۲، ص ۱۰۵). برای نمونه، در هم‌نشینی واژه‌های "سفید" و "چشم" در "چشم سفید" به معنی "گستاخ" هم‌نشینی واژه‌ها مستقل از معنی آنهاست.

از سوی دیگر روابط با هم آبی از روابط ویژه فردی^۷ میان اندیشه‌ها متفاوت است. یعنی ارتباطات ذهنی میان مفاهیمی که در ذهن هر کس بر پایه‌ی اندیشه‌ی فردی وی برقرار می‌گردد و ارتباطات همه‌گیر میان واژه‌هایی متمایز است که در جامعه‌ی زبانی به صورت متداول به کار می‌روند (← ک ۲، ص ۱۰۵).

1- Collocational range

2- Synonym

3- Absolute synonymy

4- D. Crystal

5- Lexical items

6- Meaning associaion

7- Idiosyncratic

برای نمونه، اگرچه ممکن است واژه‌ی "پزشک" در ذهن یک فرد موجب تداعی واژه‌ی "برادر" گردد. چنین رابطه‌ی تداعی‌ای با رابطه‌ای که میان "پزشک" و "حاذق" در زبان فارسی برقرار است، متفاوت خواهد بود.

روابط باهم‌آیی از زبانی به زبان دیگر متفاوتند (← ک ۲، ص ۱۰۵). برای نمونه در زبان ترکی استانبولی برای استعمال مایعات و دخانیات از فعل "içmak" به معنی نوشیدن استفاده می‌شود. حال آن‌که در زبان فارسی مایعات را "می‌نوشیم" یا "می‌خوریم" و سیگار را "می‌کشیم". هر چه رابطه‌ی باهم‌آیی استوارتر باشد، ارتباط میان واژه‌ها شباهت بیشتری به ساخت اصطلاح^۱ پیدا می‌کند. یعنی به صورت الگویی در می‌آید که باید در مجموع و نه به مثابه‌ی اجزای منفرد تشکیل دهنده‌اش فراگرفته شود (← ک ۲، ص ۱۰۵).

۲- نگاهی اجمالی به طبقه‌بندی باهم‌آیی

یاکوبسن^۲ هنگام بحث درباره‌ی قطب‌های استعاری^۳ و مجازی^۴، فرآیند انتخاب واژه را بر حسب تشابه^۵ از روی محور جانشینی، استعاره می‌نامد و بر عکس امکان هم‌نشینی واژه‌ها را بر روی محور هم‌نشینی بر حسب مجاورت^۶، تابع فرآیند مجاز می‌بیند، و ناتوانی در عملکرد هر یک از این دو فرآیند را نوعی زبان‌پریشی^۷ تلقی می‌کند (← ک ۳). بحث درباره‌ی باهم‌آیی را می‌توان از دیدگاه یاکوبسن و مسئله‌ی مجاورت مطرح ساخت اگر فرض را بر این بگذاریم که باهم‌آیی نوعی مجاورت واژه‌هایی است که بر حسب مفهوم خود بر روی محور هم‌نشینی تحقق می‌یابند، می‌توان باهم‌آیی را در گام نخست به دو گروه باهم‌آیی درون زبانی و باهم‌آیی برون زبانی طبقه‌بندی کرد. بر این اساس می‌توان باهم‌آیی بر روی محور هم‌نشینی را در نمونه‌ی "یک فروند هواپیما" یا یک "توپ پارچه" از باهم‌آیی متداعی^۸ در نمونه‌هایی مانند "میخ / چکش"،

1- idiom

3- metaphorical pole

5- Similarity

7- Aphasia

2- R. Jakobson

4- metonymic pole

6- Contiguity

8- Associative collocation

"نخ / سوزن" و جز آن متمایز ساخت. در چنین شرایطی می‌توان مدعی شد که واژه‌ای مانند "فروند" تنها زمانی می‌تواند کاربرد داشته باشد که در باهم‌آیی هم‌نشین با واژه‌ی "هوایما" قرار گیرد. در صورتی که دو واژه‌ی "میخ" و "چکش" اگر چه می‌توانند در باهم‌آیی هم‌نشین با یکدیگر نیز به کار روند، ولی در اصل در باهم‌آیی متداعی با یکدیگرند؛ یعنی با شنیدن یکی از این دو واژه، واژه‌ی دیگر به ذهن متبادر می‌شود و به عبارت ساده‌تر "میخ"، "چکش" را تداعی می‌کند و برعکس.

در قالب این اصطلاحات، باهم‌آیی متداعی در بدیع سنتی فارسی، تحت عنوان "مراعات النظیر" معرفی می‌شود. مراعات نظیر یا صنعت "تناسب" آن است که به گفته‌ی متخصصان فن بدیع، در شعر یا نثر واژه‌هایی به کار گرفته شود که با هم مناسبتی دارند، برای نمونه، واژه‌های "مزرع"، "داس"، "کشته" و "درو" در این بیت حافظ (← ک ۹، ص ۸۸):

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
یا واژه‌های "اسب"، "نطح"، "پیاده"، "رُخ"، "پیل" و "مات" که مربوط به شطرنج است، در این بیت خاقانی:

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان
آوردن واژه‌هایی نظیر "ماه / آفتاب"، "تیر / کمان"، "لب / چشم"، "گل / لانه"، "شمع / گل / پروانه" نمونه‌های دیگری از کاربرد مراعات النظیر است (← ک ۹، ص ۸۸).
چنین به نظر می‌رسد که در این صنعت ادبی، واژه‌هایی که در هم‌نشینی با یکدیگر به کار می‌روند، ضرورت وقوع در کنار یکدیگر را ندارند و در باهم‌آیی متداعی ظاهر می‌شوند.

با ارجاع به بحث، درباره‌ی قطب‌های استعاری و مجازی، می‌توان با الگوگیری از آرای یا کوبسن در این زمینه مدعی شد که باهم‌آیی هم‌نشین در قطب مجازی عمل می‌کند و باهم‌آیی متداعی در قطب استعاری روی می‌دهد.

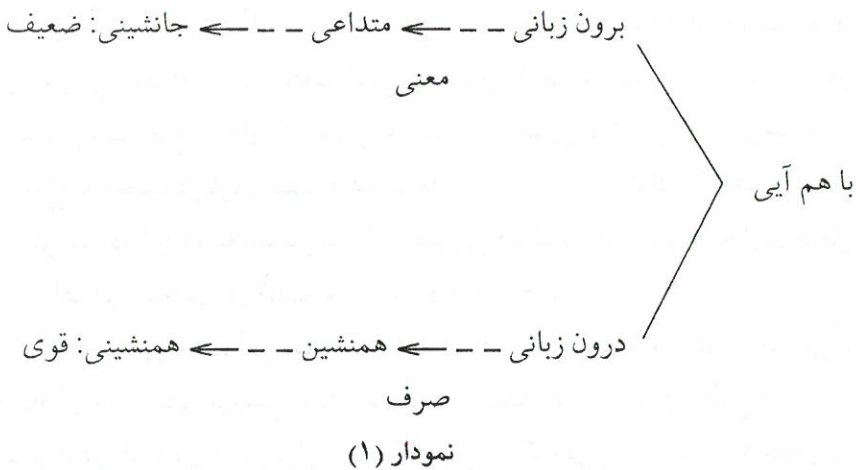
در ارتباط با مفهوم باهم‌آیی نمونه‌هایی نظیر "کتاب متاب"، "قلم ملم"، "میزبیز"، "مدادپدا" و جز آن قابل بررسی است. این نمونه‌ها تحت عنوان "اتباع" مطرح می‌شوند و بر مبنای نوعی قاعده‌ی آوایی قرار دارند. به این ترتیب که اگر واژه‌ی اصلی با همخوانی جز / m / آغاز شده باشد، "لفظ مهمل" با / m / آغاز می‌شود و اگر همخوان آغازین واژه‌ی اصلی / m / باشد. لفظ مهمل با / P / آغاز خواهد شد. در این میان دو استثنا

وجود دارد که عبارتند از "خنزر پنرز" و "چرند پرند" که اگرچه در آنها واژه‌ی اصلی با همخوانی به جز / m / آغاز شده است، لفظ مهمل با / P / شروع می‌شود (← ک ۱۰). فرآیند اتباع به مثابه‌ی یک ابزار واژه‌سازی در زبان فارسی، پیوستگی نزدیکی با باهم آیی هم‌نشین نشان می‌دهد. به این ترتیب که نقش مقوله‌سازی اتباع از طریق هم آیندگی لفظ مهمل براساس یک قاعده‌ی آوایی، در هم‌نشینی با واژه‌ی اصلی تحقق می‌یابد.

چنین به نظر می‌رسد که اصولاً فرآیندهای واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق نیز به نوعی با پدیده‌ی باهم آیی هم‌نشین ارتباط داشته باشند. یعنی به لحاظ دورن زبانی باهم آیی نسبی برخی تکواژها به ویژه‌وند‌های اشتقاقی در کنار برخی هسته‌های واژگانی تا حدی تشبیت شده باشد. ولی از آن جا که بررسی صرفی مفهوم باهم آیی خارج از حوصله‌ی این نوشته‌ی کوتاه است و توجهی دیگر را می‌طلبد، در این جا به آن نمی‌پردازیم.

نتیجه‌گیری

براساس آن چه گفته شد، باهم آیی، رابطه‌ای ساختی^۱ میان واژه‌های زبان است که در نتیجه‌ی آمیزه‌ای از صرف و معنی روی می‌دهد. از نمودار (۱)،



۱- مقصود از ساخت در این جا نظام عناصر زبان بر پایه‌ی جانشینی و هم‌نشینی است.

چنین بر می‌آید که، رابطه‌ی باهم‌آیی در اولین مرحله به دو صورت برون‌زبانی و درون‌زبانی ممکن است روی دهد. باهم‌آیی برون‌زبانی به لحاظ پیوستگی با تداعی معنایی در روی محور جانشینی و در غیاب^۱ تحقق می‌یابند. و چون عناصر همنشینی محصول باهم‌آیی برون‌زبانی، ضرورت وقوع در کنار هم را ندارد، این طبقه‌ی باهم‌آیی با برچسب باهم‌آیی ضعیف مشخص می‌شود.

طی وقوع باهم‌آیی برون‌زبانی، از زمان حضور واژه‌ای ضمنی تا هنگام تداعی در محور جانشینی و تبادل هم‌آینده‌ی ضعیف آن به ذهن، بن‌مایه‌ی فرآیند، معنی خواهد بود. در حقیقت بُعد جهانی و برون‌زبانی معنی است که باهم‌آیی متداعی را ممکن می‌سازد. به همین دلیل شاید بتوان گفت که باهم‌آیی متداعی به مثابه‌ی یک جهانی معنی شناختی قابل بررسی است.

از سوی دیگر در باهم‌آیی درون‌زبانی، که صرف در حکم یک قرارداد زبانی بن‌مایه‌ی با آن است، امکان وقوع عناصر زبانی کنار هم، و در حضور^۲ بر روی محور همنشینی تحقق می‌یابد. تمام هم‌آینده‌های قوی، با امکان پیش‌بینی وقوع در کنار هم در این طبقه قرار می‌گیرند. این طبقه از باهم‌آیی است که بسته به بن‌مایه‌ی صرفی از زبانی به زبان دیگر متفاوت خواهد بود همنشینی واحدهای زبانی در فرآیندهای واژه‌سازی به عنوان نمونه‌ای از باهم‌آیی درون‌زبانی قابل بررسی است. نمونه‌ی دیگری از هم‌آینده‌های قوی با محتوای آوا شناختی که از زبانی به زبان دیگر متفاوتند نام آواهای صدای حیوانات مانند "جیک جیک"، "قار قار" یا نام آوای اسمی شده‌ای مانند "غرش" است. که خود بحث مستقلی را می‌طلبد و از حوصله‌ی مختصر حاضر خارج است.

کتابنامه

- 1- Crystal, D. An Encyclopedic Dictionary of Language and Languages, London, Blackwell. 1992.
- 2- ———. The Cambridge Encyclopedia of Language. Cambridge, Cambridge University Press, 1989.
- 3- Jakobson, R. "Metaphoric and Metonemic Pole". in Selected Writings, 1981.
- 4- Lyons, J. Semantics Vol I. Cambridge. Cambridge University Press. 1987.
- 5- ——— . Linguistic Semantics. An Introduction. Cambridge, Cambridge University Press. 1996.
- ۷- افراسی، آزیتا. "نگاهی به مسئله‌ی هم معنایی مطلق در سطح واژگان"، مجموعه مقالات بزرگداشت استاد پرویز شهریاری.
- ۸- پالمیر، ر. ف. نگاهی تازه به معنی‌شناسی ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران، کتاب ماد، ۱۳۷۴.
- ۹- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه‌ی فارسی. انتشارات موسسه‌ی لغت‌نامه؛ دانشگاه تهران: ۱۳۳۶.
- ۱۰- صفوی، کورش. آزادی و بند در واژگان غیر بسیط زبان فارسی، رساله‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.